

هفت روز جداست سن بود دوازده ست و ستین و ثلثمائة و هفتاد و دینا و می گفتند
 العیال رضا قدی الی میله که و ایملیکه شی و هند و می گفتند من فخر من فخره و اعجاز
 الله لا انفسک المنة ابد هر که و اخذت انباکل و بصرک و دیر
 دارد و ابد و دیر دهند که هر که از آن نزد و هم و می گفتند که ما قایل نحی احدا شی
 الا رأیت له منته علی لامیکن الضیام بها جها ابد و هم و می گفتند بیکی خیریت
 با آنکه و از دشمن داری و بذل مال برای آنکه در قازوی کاهت دارد و حسن
 حیثیت و معاشرت با آنکه هم ترا دوزی نرفت باشد و هم و می گفتند که چنان
 عبدالله خراز رسید و گفتند ایها الشیخ مرا چه میباید می گفتند که شی
 و با وی فایز تمامترین جهدی و طاقی و حیرت داشتن جماعت مسلمانات
 و شهم داشتن خاطرهای خود میگرانجه و موافق باشند **اولها اسم لغوی**
رحمة الله تعالی انظرنه خامسه است نام و می گفتند اینچنین همالمقریبت
 بلوا ابو عبدالله مقری از تبریکان مشایخ خراسان بود و یکبار در مرقف خود و بیست
 خد علی حال و شریف همت بود شیخ سلی کو بدو نوا کرد که من المشایخ و همت و فقه
 و جلست حیثیت داشته بود با بن علوی جری و ابو بکر بنی سعدان و ابو بکر بن
 و ابوعلی و دوازده ست و ثمان و سبعین و ثلثمائة و هفتاد و دینا و دینا بود
 و می گفتند که عار و آشتی کردی را معرفت و می مشغول گرداندا که بخلی کرد
 پنجم روز باقیول و هم و می گفتند **اول بکر الدخول فی التصوف و تصدق بالصادقین**

فی انبعاث عن نفسه وعن شايخه **محمد بن ابي اسحق** **رحمه الله تعالى** اذ طبعه
 محمد بن ابي اسحق **رحمه الله تعالى** في سنة ثمان واربعمائة
 خامسة است نام وى عبدالله بن نجيد الماسبي العبد اذيت انكار مشايخ
 بغداد است بحيث داشته باين عطا وجرى بن شام رخت كره و باين بغداد آمد
 و باخر رفت از دياد ز سنه سبع وستين و تماشانه وى كفته اعظم بينك
 و باين حق اشتغالك بتدبير نفسك و اعتمادك على عاجز منك و اسبابك في
 وى كفته لا يكون الصوفى حق لا تقبله انض ولا يظله ساء و لا يكون
 له قول عند الخلق و يكون مرجحه في كل الاجمال الى الحق قال و زى برك
 وى ذكر بحيث ميرفت كنه الحجة اذا ظهرت افترض فيها الحب و اذ اكملت قتل الحب
 كندا و انشاد **شعر** و لغذا فادق باظهار الهوى و عيال بستره اعلامه
 و لربما فاض الهوى كسناه على الحبيب لدى الحبيب بلاغة و لربما قاتل السيل
 كوقد مرابنا قاهرا سلطانا للشا فلن تحبه سلطانه **ابو عبدالله الديلمي**
رحمه الله اذ طبع خامسة است نام وى محمد بن عبد الحاق الديلمي است و
 من اجله المشايخ و اكرمه و اكرهوا اذا فقههم في علوم و فنون الطائفة و باين
 وى بصيحت فقر و انرا و ادا بان و بحيث اهل ان بود سالمان و ادى انرا
 اقامت كره پير سيد با ركت و باخافات كره چين است در طبقات سلمي و شيخ
 الاسلام كهف است و باي اخبر علم در و ادى القرى بمسجد و درآمد مردمان
 بر خند و وى را همان ندا شد و جزى خور در نداد نمان شد از كرسى

[illegible]